

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

نسبت به مطالبی که در جلسه گذشته عرض شد اگر مخدرات سوالی دارند بفرمایید.

تلمیذ: می‌بخشید بعضی اوقات هست که در زندگی یک حادثه چیزی اتفاق می‌افتاد که انسان ... عملی را انجام می‌دهد، پیش می‌آید دیگر اصلاً قدرت فکر کردن ندارد دیگر و عکس العمل نشان می‌دهد، اینجا قضیه چیست؟ مسئله صدق و نیت لله و این جا باید چکار کرد

استاد: دیگر سوال دیگری نیست.

البته سوال را دیروز هم یکی از مخدرات

مطرح کرده بودند راجع به این که اصل و اساس در زندگی باید بر مبنای رفاقت باشد و در صورت وجود رفاقت بین زوجین و بین زن و شوهر ظاهراً به نظر می‌رسد طرح مسائل اختلاف، یا فرض کنید که متابعت زن از شوهر یا در چهارچوب یک قوانین زندگی را قرار دادن شاید به نظر برسد که بی‌مورد باشد، یکی از مخدرات این سوال را کردند که خوب حالا به این مطب ان‌شاءالله می‌پردازیم، قبل از این که به این نکته برسیم یکی از مخدرات یک مطلبی را، البته مربوط به این صحبت‌های گذشته نبود، اما علی‌کل‌حال چون تذکرش لازم بود من به نظر مناسب دیدم که آن را مطرح کنم ابتدائاً و آن راجع به مطلبی بود که مرحوم آقا در کتاب رساله نکاحیه فرمودند، که زن در صورتی که اولاد داشته باشد و بچه شیر بدهد یا این که در رحم خود بچه‌ای را پروراند، در این صورت است که تقرب او به خدا بیشتر است و از آن ایمان و حظّی که طبعاً مردان به واسطه عدم ابتلاء به بعضی از امور خانمها در همه حال آن جنبه ربطی خود را حفظ می‌کنند و هیچ‌گونه

ممانعتی و منعی در ارتباط با پروردگار و انجام عبادات ندارند طبعاً می‌تواند به آن مطلب برسد و سوالی که شده این است که با توجه به مسائلی که مختلفی که ممکن است پیش بیاید و طبعاً ناراحتی‌هایی که ممکن است پیدا بشود و در بعضی از احیان، زن نتواند حامله بشود و آیا این مسئله موافق با عدالت است و در این صورت حمل ضرورت دارد و باید به ای نحو کان و به هر شکلی زن خود را از تحت این وضعیت بیرون بیاورد تا بتواند این جنبه عبادی خود را حفظ کند، این مسئله به چه صورت است؟ عرض کنم خدمتان به طور کلی این مسئله کاملاً مشخص است و روشن است که زن در ایامی که نمی‌تواند عبادت کند در این ایام وضعیت حالی او و وضعیت روحی او به عبارت دیگر نحوه اتجاه به مبدأ و مقدار نورانیت او با سایر ایام متفاوت است و این مسئله نه تنها اختصاص به زن دارد بلکه مرد هم از همین قاعده مستثنی نیست، علت این که در دستورات سلوکی همه بزرگان تأکید داشتند بر دوام طهارت، وقتی که انسان صبح از

خواب بر می خیزد تا شب به استثنای وقت خواب که
طبعاً خواب مزیل طهارت است و موجب حدث
می شود باید دوام طهارت برقرار باشد و طهارت باید
مستمر باشد، این به این جهت

است که خداوند متعال در عالم تکوین یک
نظامی را پدید آورده است و آن نظام در عالم تکوین
لایتخلف است، یعنی تغییر پذیر نیست، بر اساس آن
نظام تکوینی نظام تشریح را قرار داده و این مسئله
خیلی مهم است ها! توجه به این مسئله است که
موجب می شود انسان در بسیاری از موارد خیلی
مواظب حرکاتش باشد، خیلی مواظب رفتارش باشد
خیلی مواظب گفتارش باشد و خیلی مواظب
افکارش باشد، افکار! به خصوص از همه اینها مهم تر
است چون سرچشمه افعال و اقوال، افکار انسان
است وقتی افکار انسان افکار کثرتی شد و بر اساس
معیارها و مقدمات عالم کثرت پی ریزی بشود، نه! بر
اساس توحید و نه بر اساس اخلاق حسنه، بر اساس
کثرت بر اساس دوئیت، بر اساس خود محوری بر
اساس جلب منافع برای خود و اطرافیان خود، بر این
اساس اگر پی ریزی بشود دیگر راه انسان بسته است
و آن نظام تکوین در این صورت تأثیر واقعی خودش
را و تأثیر حقیقی خودش را خواهد کرد.

نظام تکوین در بدن ما اقتضا می کند که در

صورت وجود شرایط خاص و ظرفیت مناسب، سلامتی و تندرستی بر جسم ما و بر بدن ما حاکم باشد، سلامتی می گویند یک چیز است ولی مرض آنها ندارد، مرض حدیقف ندارد و یک جا نمی ایستد، اما سلامتی یک چیز است کافی است شما ناخن تان درد کند دیگر سلامتی از بین رفته درست شد، پس بنابراین برای این که بدن انسان در آن سلامتی و تندرستی بخواهد واقع بشود، هیچ چاره ای که ما نداریم از این که به قوانین و مقرراتی که خداوند آن قوانین را در عالم تکوین برای سلامتی و تندرستی ما وضع کرده و جعل کرده و تدوین کرده و تدوین کرده، نه این که در کتاب نوشته! بوجود آورده، به آن قوانین ما پایبند باشیم ملتزم باشیم، روی غذا غذا خوردن یکی از قوانینی است که خداوند نهی کرده، یعنی معده انسان قبل از این که بخواهد گرسنه بشود هنوز در شکم انسان غذا است، انسان بیاید روی آن یک غذای دیگر بخورد این با آن قوانین تکوینی منافات دارد، روی غذایش ما بیاییم غذا بخوریم ناراحتی های زخم اثناعشر و عرض می شود

که تورم معده یا اختلالات روده و امثال ذلک مبتلا می شویم، فشار به قلب می آید دستگاه گوارش مختل می شود، در شب از قوانین طبیعی و تکوینی این است که انسان غذا کم بخوریم، متأسفانه ما ایرانی ها یا سایر افراد هم نمی دانم رسم ما بر این است که بیشتر مهمانی ها را ما در شب می اندازیم، شبی که باید چند لقمه انسان بیشتر غذا نخورد، شکم خود را از این غذاها پر می کند در حالتی که شب برای استراحت است، پس غذای زیاد خوردن در شب با قوانین تکوینی تعارض دارد التفات کردید.

یادم است در خدمت مرحوم آقا بودم یک نفر آمد و از این که بلند نمی شود و موفق نمی شود برای نماز شب پیش ایشان گلایه داشت، مرحوم آقا از ایشان سوال کردند شب چقدر غذا می خوری؟ گفت آقا من گرسنه می شوم شب می خورم سیر شوم، ایشان فرمودند نه اشتباه می کنی! شب باید چند

لقمه بیشتر نخوری یک مقداری که معده شما را بگیرد و احساس ضعف نکنید و صبح در عوض بین الطلوعین باید صبحانه به مقدار کافی و خیلی فرمودند: لَقْمَةُ الصَّبَّاحِ مِسمَارُ البَدَنِ، صبح باید غذا حسابی خورد، این وضعیتی را که خداوند قرار داده است این وضعیت وضعیت تکوینی است یعنی قانون قرار دادند مثل این که فرض کنید که یک ماشینی از کارخانه می آید بیرون یک دفترچه همراه با ماشین آن کارخانه سازنده به انسان می دهد و قوانینی در این دفترچه تدوین شده که فرض کنید که من باب مثال ظرفیت این ماشین این مقدار وزن هست اضافه بر این سوار نکنید، سرعت این ماشین این مقدار است بیش از آن نرانید، کیفیت فرض کنید که چرخش چرخها به این نحو است با سرعت زیاد دور نزنید، فنرهای این ماشین قدرت برای این مقدار تحمل بار را دارد بیش از آن بر او تحمیل نکنید، کیفیت سوخت این ماشین باید این طور باشد فلان نوع سوخت را به او بدهید، اینها قوانینی است قوانین تکوینی است یعنی قوانین من درآوردی نیست که

فرض کنی که حالا که تا امروز این ماشین از این کارخانه می‌آید بیرون چون فلان رئیس و فلان مدیر عامل را دارد قوانین آن این است، فردا که مدیر عامل او عوض شد به جای ۴ نفر می‌شود ۵ نفر سوار کرد نه! به جای فرض کنید که بنزین چون مدیرعامل عوض شده شما نفت هم می‌توانید در آن بریزید نه! این طور نیست نفت بریزید می‌ایستد و موتور از کار می‌افتد، با عوض شدن مدیر قوانین حرکت و رانندگی تغییر نمی‌کند به جای خودش هست حالا می‌خواهد مدیر عوض شود یکی دیگر به جای آن بیاید یا اصلا مدیری نباشد این را می‌گویند قوانین تکوینی.

یک قوانینی داریم که اینها قوانین اعتباری است مانند قوانین خود آن مدیر در آن کارخانه می‌آید تغییر و تبدلاتی به وجود می‌آورد، یک شخص مسئول فلان قسمت خرید است این را می‌گذارد مسئول تولید، یک شخص مسئول فرض کنید که تفحص کردن چک کردن فلان اشیاء است این را مسئول فلان جا می‌کند، این تغییر و تبدلاتی

که به وجود می‌آورد این تغییر و تبدلات اعتباری است، اما اصل عمل به مقتضای آن مصنوعی که از این کارخانه خارج می‌شود این می‌شود چه؟ این می‌شود قوانین تکوینی، اگر یک راننده به این قوانین عمل کرد این ماشین برای او ۱۵ سال می‌ماند، اگر این راننده آمد به این قوانین عمل نکرد این ماشین در عرض یک سال از بین می‌رود، فنرهایش از کار می‌افتد کمک فنرهای آن از کار می‌افتد، تمام پیچ و مهره‌های آن شل می‌شود موتورش خراب می‌شود به روغن سوزی می‌افتد در سربالای فرض کنید که فشار بر او زیاد بیاورد اصلاً به روغن سوزی می‌افتد، اجزا و ادوات او همه مستهلک می‌شوند اطمینان از بین می‌رود، در عرض یک سال دیگر ماشین را باید بپندازد کنار اوراق شده، چون به قوانین این ماشین عمل نشد به مقرراتی که باید برای این ماشین وضع بشود عمل نشد،

خداوند در وجود انسان یک سری قوانینی قرار داده، این قوانین بعضی از آن مربوط به سلامت جسم است، بعضی از آنها مربوط به سلامت روح است و بعضی از آنها مربوط به سلامت هر دو است و هر دوی این قوانین در ارتباط با یکدیگر هستند، یعنی با ارتباط با یکدیگر حرکت می‌کنند و جلو می‌روند.

انسان در ارتباط با اطرافیان خودش یله و رها نیست که هر طوری خواست با اطرافیان خودش عمل کند، یک روز بگوید بخندد، یک روز اخم کند، دلبخواهی یک روز قطع کند، دلبخواهی یک روز صلح کند یک روز غیبت و تهمت بزند، روز دیگر بر سر مدارا و آشتی درآید این طور نیست، عمل بر طبق وظایف این جز قوانین تکوینی است، یعنی وقتی که انسان در ارتباط با شخصی یک عملی را انجام داد، همان طوری که کارخانه در سربالایی می‌گوید فرض کنید که باید سی کیلومتر از این ماشین استفاده کنید ما حالا سربالایی را ۸۰ کیلومتر می‌کنیم، این فشار می‌آورد دفرانسیال [و دیفرانسیل] را می‌زند خراب

می کند التفات کردید، فشار می آورد و موتور را به اختلال می اندازد.

این برنامه تکوینی که خداوند قرار داده عمل به این برنامه در مسیر کمال، انسان را به جلو می برد و عمل نکردن به این برنامه انسان را یا متوقف می کند یا انسان را به سقوط می کشاند بخواهیم یا نخواهیم فرق نمی کند، وقتی که انسان از حمام بیرون می آید وقتی که انسان در جایی گرم هست یا در حمام است وضعیت بدن او الان با محیط گرم انس گرفته نباید فوراً در هوای ۱۵ درجه زیر صفر وارد ایوان بشود، چون این هماهنگی که الان در مزاج او پدید آمده مختل می شود، الان حرارت بدن که ۳۷ درجه هست و ارتباط آن حرارت با سطح خارجی بدن که فرض کنید که از ۳۷ هم بالا ۴۰ درجه است یک مرتبه می خواهد آن ۴۰ درجه به ۱۵ درجه زیر صفر برسد، یک مرتبه ۵۵ درجه می خواهد بیاید پایین می دانید چه بر سرش می آید، آدم بیاید در هوای ۱۵ درجه زیر صفر بیاید و یک دفعه بایستد، اتفاق افتاده سنکوپ کردند مردند! چون بدن باید کم کم خودش

را با هوای بیرون تطبیق بکند، یک مرتبه در این موقعیت قرار گرفتن این با آن نهاد تکوینی در درون انسان تعارض دارد، یک مرتبه چه می‌شود انسان مریض می‌شود می‌افتد.

روح انسان هم مسئله اش همین‌طور است روح انسان یک قوانینی دارد، در عالم تکوین در عالم تکوین این روح برای رشدش خداوند قانون گذاشته، می‌گوید مگر من این روح را خلق نکردم من که این روح را خلق کردم قانون تکامل آن هم به دست من است یا به دست شماست؟ دست من است، ما در مسیر خودمان که کامل نیستیم و به تمام شرایط وجودی خودمان احاطه نداریم، آن کسی که ما را خلق کرده است او قوانینی را برای تکامل ما آن قوانین را وضع می‌کند اسم این قوانین را می‌گذارند

شرع، شرع و تشریح عبارت است از سلسله قوانینی که این قوانین از هر جهت انسان را به آن کمال سوق می‌دهد، فلذا اگر ما در شرع قانونی پیدا کردیم که یا به جنبه ظاهری انسان و ارتباط انسان با اجتماع، یا ارتباط انسان با افراد محیط خودش، یا ارتباط انسان با خودش به کیفیت معامله انسان با خودش اشکالی را به وجود بیاورد که آن اشکال نقص تلقی بشود در این مسیر، این قانون نمی‌تواند قانون اسلامی باشد، یعنی اگر فرض کنید که من باب مثال فرض کنید که فلان فقیهی می‌گوید شنیدن صدای موسیقی اشکال ندارد هیچ اشکالی ندارد، هر چقدر می‌خواهید بشنوید. من یک جزوه بود چند سال پیش مطالعه می‌کردم یکی از همین آقایان در قم، عده‌ای آمده بودند پیش ایشان و با ایشان مصاحبه کرده بودند، یکی از افراد مشهور است این نحوه موسیقی که الان در رادیو و تلویزیون هست و مستهجن‌ترین نوع اقسام موسیقی را گاهی ما از همین وسایل و وسایل در این مملکت می‌شنویم این آقا به آن مسئولین، به آن افرادی که آمده بودند و از

طرف یک مجله با ایشان مصاحبه کرده بودند گفته بود اینها دیگر عادی شده باید بیاید برنامه‌های شادتر و بهتر و موسیقی‌های قشنگ‌تری باید بیاورید التفات می‌کنید، خب این هم یک دسته علی کل حال حسابشان با خدا است.

وقتی شما موسیقی را می‌شنوید این موسیقی کدورتی در دل شما به وجود می‌آورد اگر هزار فقیه بیایند بگویند که این موسیقی اشکال ندارد، دیگر حرف کسی را شما قبول نکنید کدورت آمد وقتی کدورت می‌آید یعنی این با قانون تکوینی منافات دارد التفات کردید، دیدن بعضی از صور برای انسان خیالات می‌آورد این خیالات موجب می‌شود که ذهن انسان در نماز در ذکر در امثال ذلک که باید تمرکز پیدا کند تمرکز پیدا کند در یک جا جمع باشد و عبور کند، اینها می‌آید و انسان را دور می‌زند ذهن را مشغول می‌کند و نمی‌گذارد حرکت کند، اینها از نقطه نظر رشد و کمال می‌شود مانع پس اینها با قوانین تکوینی چیست؟ منافات دارد، حالا این صور هر جا می‌خواهد باشد در تلویزیون جمهوری

اسلامی باشد یا در تلویزیون آمریکا باشد هیچ فرقی نمی‌کند، شراب حرام است این شراب چه در مملکت جمهوری اسلامی باشد حرام است یا این که این شراب در دول کفر و آمریکا باشد حرام است، زنا حرام است چه این زنا در جمهوری اسلامی باشد، در حکومت امیرالمؤمنین و پیغمبر باشد حرام است یا این که فرض کنید در بلاد کفر باشد حرام است، حرام حرام است فرقی نمی‌کند حرام مانع وصول است حرام مانع است، صحبت کردن غیبت کردن افکار خلاف در ذهن آوردن، افکاری که مربوط به عالم کثرت است افکاری که از او بوی دوئیت و افترا بر می‌خیزد، جدا کردن تمام اینها با آن تکوینی که خدا برای حرکت انسان قرار داده تعارض دارد، شما نگاه می‌کنید می‌بیند یک سال همین طوری می‌گذرد ولی وقتی نگاه می‌کنی به عقب، می‌بینی با یک سال پیش فرقی نکردی چرا؟ خب عبور نکردیم همان

کارهای

قبل را داریم انجام می‌دهیم، همان تفکرات سابق الان در ما هست حرکت نمی‌کنیم، قدم از قدم بر نمی‌داریم، برای حرکت و برای رشد باید انسان ملتزم باشد به این که به قوانین به قوانین تکوینی، به قوانین که خدا قرار داده عمل کند، اینجا اگر عمل نکردیم آن دنیا حالیمان می‌کنند خیال نکنید که حالا از زیر چیز فرار می‌کنیم من خودم را می‌گویم و هم سایر افراد، این طور نیست قضیه.

اگر آمدیم در این دنیا عبور کردیم و بار خود را بستیم خب این انسان به آن مطلوب خواهد رسید، والا آنجا قدم به قدم انسان را نگه می‌دارند قدم به قدم نگه می‌دارند و می‌گویند نمی‌توانی عبور کنی و وقتی هم عبور می‌کند چون در این دنیا عبور نکرده نصیب را نمی‌برد، هم در آنجا ما به انواع شدائد مبتلا هستیم و هم نتیجه مطلوب عائد نخواهد شد، این مسئله که عمل به قوانین از شرایط لاینفک و جدانشدنی سلوک است، این مسئله یک مسئله اساسی در حرکت سالک باید مطرح باشد، یعنی ما باید بدانیم سرمان را پایین نیندازیم در برف سرمان

را فرو نکنیم، باید بدانیم که از یک جا رفتن و عبور کردن سر خود پایین انداختن است، توجه نکردن ترتیب اثر ندادن سر خود پایین انداختن است، احکام و مقدرات دست من و شما نیست، که ما بگوییم ای کاش این جور بودیم ای کاش این جور بودیم ای کاش آن جور، این حرفها نیست! نه آمدن ما در اختیار خود ما بوده و نه بسیاری از مسائل در اختیار ما است، اگر آمدیم خودمان را با آن چه را که خداوند برای ما مقدر کرده تطبیق دادیم و الا سرمان کلاه رفته است، هیچ فایده‌ای هم ندارد والا سر ما کلاه رفته.

این مسئله، که البته این مطلبی را که خدمت‌تان عرض می‌کنیم این یکی از اصولی است که به نحو اجمال فعلا عرض کردیم بعدا ان شاء الله در صحبت‌ها مانند یک اصل که صدق در سلوک است و این هم یک اصل متعابت قوانین تکوینی در سلوک، که این هم یک اصل بسیار مهمی است این را ان شاء الله بعدا باید در جلسات متعددی راجع به این مسئله و مطالبی که در حول و حوش آن هست راجع

به آن صحبت بشود.

آنچه که مورد نظر حقیر بود در طرح این مسئله راجع به سوال او این است که خداوند متعال مرد را به یک شکلی خلق کرده است و زن را به شکل دیگری و هر کدام از اینها در جای خودش صحیح است، هر کدام از اینها در موطن خودش درست است، برای مرد و زن از نقطه نظر ارتباط با پروردگار فرق نمی‌کند، باید این ارتباط در راستای طهارت باشد در راستای تطهر باید باشد، شخصی که وضو ندارد این شخص ارتباطش با پروردگار قطع است، حالا قطع قطع هم نباشد ضعیف است اگر در یک مجلسی حالی بیاید به همه می‌خورد به این یکی نمی‌خورد این است قضیه چون طهارت ندارد، لهذا گفتند که انسان می‌تواند وضو بگیرد اگر نمی‌تواند تیمم کند، تیمم را هم وسیع کردند باید بر خاک و

سنگ باشد اگر نشد فرض کنید که بر چوب باشد، اگر نشد دیگر بر هر چیزی باید تیمم را انسان انجام بدهد، بر فراش است می خواهد استراحت کند باید وضو بگیرد و بعد به فراش برود، حالا اگر دوباره احتیاج به وضو پیدا کرد می گویند نیاز نیست دوباره بلند شوی بروی وضو بگیری همان جا دست را به همان لحاف و اینها بزند، وقتی که نمی تواند مشکل است برود به آن مقدار آمدن وضو گرفتن وارد فراش شدن به آن مقدار کفایت است، بقیه را می گویند تیمم کنی به حساب وضو برایت می نویسند التفات کردید، این حال باید محفوظ باشد اگر انسان جنب می شود باید غسل کند فوراً نباید به تأخیر بیاندازد اگر می بیند حتی نمی تواند باید تیمم کند، بعد حالا فرض کنید که دسترسی به آب و این چیزها بخواهد داشته باشد در آن موقع ارتباط انسان با پروردگار قطع است چون طهارت ندارد التفات کردید.

این مسئله مسئله تکوین است، یعنی اگر فرض کنید که من باب مثال پیغمبر هم بیاید و بگوید من حالا این را برداشتم او هم حق ندارید این چنین

کاری بکند چون پیغمبر که به جنگ تکوین نمی تواند
برخیزد کار پیغمبر التفات کنید خیلی مسئله دقیق
است کار پیغمبر فقط راهنمایی در حرکت به سوی
کمال است در قوانین تکوینی.

خدمتتان عرض کردم اگر مدیر کارخانه
عوض بشود نمی تواند بیاید قوانین آن کارخانه را
بیاید چه کار کند؟ عوض کند قوانین ماشین را، یک
ماشین را شما می توانید فرض کنید که ۳۰۰ یا ۴۰۰
کیلو به او بار بزنید، مدیر بعدی می آید می گوید من
اجازه می دهم شما ۱۰۰۰ کیلو هم بار بزنید خب یا
این اشتباه می کند یا او اشتباه می کند، بالاخره آهن
همین است فنر همین است، شرائط و اجزایی که الان
در این ماشین قرار دارند فرق نکرده، پس یا این
اشتباه می کند یا این اشتباه می کند و اینجا است که
باید فرد بصیر و خبیر که به قوانین اطلاع دارد او
راهنمای انسان باشد، برای همین مسئله است برای
همین است که بر اساس اعتبارات، بر اساس تخیلات
بر اساس منافع، بر اساس مصالح، قانون را این طرف
و آن طرف نکند، چطور شد تا دیروز فلان چیز حرام

بود اما الان از واجب هم واجب تر است؟ چطور شد
تا دیروز من باب مثال فلان قضیه خیلی بد بود اما
الان خوب می شود چرا؟ فرقی نمی کند، چطور شد
فلان چیز تا دیروز خیلی واجب بود عمل به آن
عرض می شود که خیلی مستحسن بود بلکه از
اوجب واجبات بود ولی الان خلافش عمل می شود
و خلافش ... چرا؟ این معلوم می شود چیست؟
معلوم می شود یا دیروز اشتباه بود فلان کار یا الان
اشتباه است، یا دیروز این عمل خلاف بود یا الان،
زمانه که همان است خورشیدی می گردد ماه می گردد
گردش زمین ۲۴ ساعت است ۲۵ ساعت که نشده،
شرایط که فرقی نکرده، قانون قانون است دیگر اگر
قرار باشد یک قانونی از طرف یک ولی خدایی به
شاگردانش ابلاغ بشود، آیا می شود این قانون با رفتن
ولی خدا برگردد و ضد قانون بشود؟ مرجح ضدش
بشود راجح،

ضدش بشود ارزشمند، این نمی شود این طور
که، پس بنابراین یا حرفی که او زده اشتباه است یا
حرفی که الان فرض کنید که من می زنم اشتباه است،
نمی شود هر دوی اینها خلاف باشد، هر دوی اینها
درست باشد این نمی شود، که یکی از اینها طبعاً با
تکوین مخالف است طبعاً مخالف است.

آن وقت روی این جهت مطلبی را که مرحوم
آقا در ارتباط با مسئله تعلق و ربط عبد با پروردگار
در مورد زن می فرمایند او این است که در ایامی که
زن دچار ناراحتی است در آن ایام ارتباط ضعیف
است و در این مسئله در روایات هم به آن اشاره شده
نسبت به این مسئله، فلذا برای این که زن بتواند این
ارتباط ضعیف را به حداقل برساند خب این راه دارد
در نظام تکوین خداوند این جور مقرر کرده است که
اگر زن حامله باشد ارتباط او با پروردگار بیشتر از
غیر حمل است این یک مسئله واقعی است، اگر زن
بچه شیر بدهد این ارتباط زن با پروردگار قوی تر
است از این که شیر ندهد، حالا جهتش چیست؟ یا
به خاطر آن نفس معصومی است که الان آن نفس را

در درون خود یا بیرون و با او ارتباط دارد یا به خاطر این مسئله است، یعنی آن نفس معصوم تنها عصمت را در خود ندارد از برکات آن عصمت مادر را هم بهره‌مند می‌کند نصیبی هم برای مادر می‌گذارد و این کاملاً مشخص است که روحیه و جنات سیما، چهره، خصوصیات، کیفیت تعلق، کیفیت ربط و ارتباط یک زن در هنگام حاملگی و در هنگام شیردادن این بیشتر است این مسئله واقعی است، مرحوم آقا این مطلب را در این جا می‌خواهند تذکر بدهند برای این مطلب و برای رسیدن به این قضیه خوب مشخص است وقتی که فرض کنید یک نفر در طول ماه ده روزش را نتواند نماز بخواند، هشت روزش را نتواند نماز بخواند، این هفت روز و هشت روز و ده روز کم نیست، یعنی ثلث عمرش را در ارتباط بسیار کمی با خدا دارد به سر می‌برد و سپری می‌کند، این یک مسئله است دیگر این یک مطلب است خوب برای این باید فکری کرد فکر چیست؟ این ارتباط باید قوی بشود قوت این ارتباط به این است که آن راهی را که خداوند قرار داده انسان از آن راه حرکت کند،

البته توجه به این نکته خیلی اهمیت دارد و منظور ایشان قطعا این نیست که در زن در هر حالی و به هر کیفیتی ولو به هر مرضی بخواهد بیافتد و به هر خطری بخواهد بیافتد باید حمل بردارد و .. چطور این که برخی از مخدرات این طور تصور کرده بودند ناراحتی‌هایی برای ایشان پیدا شده بود، من یادم است مرحوم آقا ایشان فرموده بودند ما این را برای شما که نگفتیم، باید لحاظ مسائل عقلی و منطقی، منطقی نه این که به اصطلاح گول زننده نه! لحاظ مسائل منطقی از طرف اهل خبره از طرف پزشکان، پزشکان دلسوز نه افرادی که خب بر اساس تخیل و هوی و هوس و مسائل خارجی و فلان و شایعات و اینها چیز می‌کنند، اینها در تحت تأثیر فرهنگ منحط غرب اینها در جوامع اسلامی فعالیت می‌کنند نخیر! در صورتی که پزشک متخصص حمل را برای انسان مضر بداند در آنجا مسئله این طور

نیست، در صورتی که ناراحتی برای انسان پیدا بشود به نحوی که نتواند از عهده بربیاید در آنجا این طور نیست مسئله این طور نیست، اگر وضعیت انسان به این نحو باشد که بتواند موقعیت مناسب را برای خودش فراهم بکند و نکند اینجا ضرر کرده، اما اگر به یک نحوی باشد که چاره‌ای نداشته باشد از این که به همین وضعیت ادامه بدهد و از این نعمت محروم باشد حکم او حکم مریض است و خداوند نسبت به مریض حکم دیگری دارد.

کسی که دارای صحت و سلامت است باید نماز را ایستاده بخواند ولی شخصی که مریض است وظیفه او نشسته است و اگر شخص مریض بلند شود و با وجود دیسکی که دارد و ایستادن برای او اشکال دارد، نماز را ایستاده بخواند نماز او باطل است و باید نشسته خوابیده بخواند چرا؟ چون مخالفت با حکم خدا را کرده و خدا از او این را خواسته، من بارها با مرحوم آقا رضوان الله علیه در بیمارستان بودم، پزشک می‌گوید برای شما وضو اشکال ندارد ما لگن می‌بردیم برای ایشان و وضو می‌گرفتند، می‌گفت

اشکال دارد سنگ می بردیم و روی سنگ تیمم می کردند، یک مرتبه خاک تیمم بردیم پزشک آمد گفت این خاک در بیمارستان خوب نیست، باشد! این موجب ... ایشان فرمودند که ببرید یک سنگ بیاورید التفات می کنید، این را می گویند منطقی عمل کردن، مطابق با عقل عمل کردن، الان خداوند اراده و تقدیرش بر این تعلق گرفته که این عبدش را به این وضعیت قرار بدهد خب باید به همین وضعیت عمل کرد با قوانین همین موقعیت انسان باید انجام بدهد و اگر خلاف بکند مسئول است، بارها ایشان نماز را در خوابیده خواندند بدون این که حرکتی بکنند، نماز را با تیمم خواندند بسیاری از اوقات من ایشان را تیمم دادم ایشان دستش را نمی توانست حرکت کند، آیا این نمازی که الان به این کیفیت می خوانند مرتبه آن پایین تر از وقتی است که نماز را ایستاده می خواند و با صحت و سلامت و شرایط نخییر! این طرو نیست فرقی نمی کند، ما در آن سفر اولی که در خدمت ایشان من حدود ۱۷ سالم بود مدینه مشرف شدیم مکه مشرف شدیم، در مدینه یکی از افرادی که در

همان کاروان بود دچار ناراحتی بود ناراحتی اگزم
بود، بدنش دارای این ناراحتی بود و جراحی می کرد
و یک روز آمد پیش مرحوم آقا خیلی مرد متین و
مؤدب و با فرهنگ و نسبتا باسوادی هم بود گفت که
آقا سفر سفر حج است و خلاصه ما حالا می خواهیم
احرام ببندیم دیگر نزدیکهای حرکتمان بود از مدینه
به مکه، می خواهیم احرام ببندیم با این وضع، حالا
چطور می شود حج مان اینها، میدانم که این وظیفه ما
جدا است، ولی من دلم می خواهد یک حجتی انجام
بدهیم یک احرامی داشته باشیم یک وضعیتی که به ما
بچسبد، آخر با این وضعیت احرام گذاشتن و با این
چیز بدن، یک دعایی شما بکنید که خداوند خلاصه
این مسئله را برای ما به نحو دیگری، مرحوم آقا اول
هیچی نفرمودند بعد یک قضیه ای نقل کردند ایشان
فرمودند مرحوم

ظاهرا یکی از بزرگان ظاهرا مرحوم حاج ملافتحعلی سلطان آبادی منظورشان بود ایشان می گفتند ایشان دارای همین ناراحتی شما بود و به همین کیفیت ناراحتی و در دستش بود، این حرکت می کند برای حج تا می آید و می رسد به میقات که می خواهد از میقات احرام ببندد، می گوید خدایا ما می خواهیم خلاصه در این حج حواس مان دنبال این تطهیر کردن دست و اینها نباشد بیشتر حواسمان ...، این حج را برای ما یک حجی قرار بده که مشکلی برای ما پیش نیاید تا این چیز را می کند یکدفعه نگاه می کند می بیند که در دستش هیچی نیست هیچ تمام شد، می رود غسل می کند غسل احرام انجام می دهد و می رود در آن، حالا هر چه بوده در همان میقات، در همان جا احرام می بندد و حرکت می کند خوب می شود یعنی به طور کلی دیگری آثاری نبوده، می رود برای حج و برای مدینه و بعد حج و مکه و اینها را انجام می دهد برمی گردد، همین که از میقات می خواهد بیاید بیرون یعنی از آن دایره ی حجش تمام می شود و به سمت منزلش به آن نقطه می رسد

که اول دعا کرده بود یکدفعه دوباره برمی‌گردد می‌بیند دوباره خون راه افتاده و همین مسائل پیدا شده، ایشان به اصطلاح این داستان را نقل کردند برای آن شخص او گفت آقا ما هم از شما همین را می‌خواهیم ما هم از شما می‌خواهیم که شما این کار را کنید، مرحوم آقا یک خنده‌ای کردند بعد آمدند نظر خودشان را مطرح کردند، ببیند چقدر واقعا عالی خب آن شخص درست است از بزرگان است از اهل معرفت است، سلطان آبادی می‌دانید کی بود؟ ایشان شخصی بود که وقتی در نجف ...، ایشان در زمان بله حدود صد سال پیش، ایشان در نجف در زمان مرحوم نائینی یا قبل از نائینی و مرحوم آقا محمدحسین کمپانی خلاصه در همان زمانها بعد از شیخ انصاری و اینها بوده یا همان زمانها، بسیاری از بزرگان نجف به درس تفسیر او شرکت می‌کردند، این که من می‌خواهم خدمتان عرض کنم به خاطر این است که متوجه بشویم آن مکتبی را که بزرگان، آن مکتب را در اختیار ما گذاشتند قدرش را بدانیم و سرسری با مسائل او برخورد نکنیم، این منظور حقیر

است، ایشان بزرگان نجف به درس تفسیرش شرکت می‌کردند همین مرحوم آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی، مرحوم نائینی می‌فرمایند که در اول ماه رمضان ما شنیدیم شبها ایشان در منزلشان درس تفسیر می‌گویند، گفتیم حالا بر حسب اتفاق این از ایشان تعریف می‌کنند برویم ببینیم ایشان چه می‌گویند، می‌گفت به اتفاق یکی دو نفر ما رفتیم دیدیم جمعیتی در حدود بیست نفر سی نفر بیشتر نیست، ایشان یک آیه را مطرح کردند و در اطراف این آیه یک ساعت صحبت کردند جلسه تمام شد، می‌گفتند جوری ایشان این آیه را در این یک ساعت تفسیر کرد که ما وقتی بیرون آمدیم گفتیم به عمرمان یک هم‌چنین معنایی به ذهن ما خطور نکرده بود از این تفسیر عجیب و جالبی که این مرد بزرگ کرده بود، فردا شب رفتیم دوباره دیدیم همان آیه را ایشان معنا کرد و یک تفسیر دیگری کرد، اصلا یک برداشت دیگر یک

قضایای دیگر یک نحوه تعریف و تبیین دیگر، ما خیلی تعجب کردیم دیدیم عجیب! این چه معنایی بود اصلاً معنایی که امشب کرد با دیشب ارتباطی نداشت و هر دو جلسه را از یک آیه دارد بحث می‌کند این خیلی عجیب است، ایشان می‌گویند ما شب سوم رفتیم دیدیم دوباره همان آیه را بحث کرد و یک تفسیر دیگر کرد یک ساعت دارد درباره آن صحبت می‌کند، شب چهارم همین طور تا سی‌شب، سی‌شب ماه رمضان این مرحوم ملا فتحعلی سلطان آبادی یک آیه را سی‌جلسه تفسیر کرد و هر جلسه آن با جلسه قبل آن تفاوت داشت، اصلاً یک هم‌چنین چیزی خیلی به نظر بعید می‌آید، وقتی سی‌جلسه تمام شد ایشان فرمود معسور است در روایت است که قرآن هفتاد بطن دارد من توانستم فقط سی بطن آن را برای شما بیان کنم، چهل بطن دیگرش را باید جای دیگر بروید، یعنی پیش امام بروید که برای شما بیان کند، که هفتاد بطن به اصطلاح در اینجا داشته باشد این یک هم‌چنین مردی بود، این مرحوم ملا فتحعلی این‌طوری است، ولی

شما ببینید وقتی می‌خواهد حرکت کند برای حج از خدا می‌خواهد که ناراحتی‌های او را برطرف کند که بتواند در حج حجبی انجام بدهد که خلاصه فارغ البال باشد ذهنش خالی باشد.

اما مرحوم آقا می‌فرمودند ولی بعضی‌ها کار دیگری می‌کنند بعضی‌ها همه را از خدا می‌دانند التفات کردید، یعنی می‌گویند خدایا الان مریض کردی خب مریض کردی، ما حج را با همین مرض انجام می‌دهیم چرا دعا کنیم خوب بشویم چرا؟ خب خودت داری می‌بینی خودت داری وضع ما را می‌بینی، اگر نیت تو و اراده تو بر این است که با همین وضع حج کنیم چرا ما بیایم خلاف اراده تو و خلاف نیت و قصد تو طلب بهبودی کنیم برای مان چرا؟ و آیا این حجی را که ما الان داریم انجام می‌دهیم در صورت طهرات ثوابش بیشتر است؟ اگر دست ما فرض کنید که مجروح نباشد و حج انجام بدهیم آن موقع ارتقاعش، تأثیرش، علّوش، درجاتش بیشتر از این که است که الان باشد، مگر تأثیر و درجات و اینها به دست او نیست اگر به دست او

است پس چرا ما فضولی کنیم در کار او؟ چرا ما بیایم بگوییم خدیا من این طوری کن؟ می گوید به دست من است دیگر وقتی به دست من هست، چرا انسان بیاید همان غیر آن مسیری را که خداوند برای او تقدیر کرده غیر از آن مسیر را خواهد انتخاب کند.

لذا دیده شده است در یک هم چنین مواردی در یک هم چنین مواردی، بهر این افرادی که در سلوک دارای این خصوصیات هستند بیشتر است از آنهایی که اینها را ندارند، فلذا اگر زن در وضعیتی باشد که نتواند حمل بردارد، مشکل است برایش ناراحتی دارد، ناراحتی عصبی دارد برای او ضرر دارد، برای جسم او ضرر دارد و اصلا توان برای حمل را ندارد این مسئله مستثنی است، یعنی خداوند با او همان خواهد کرد که با شخصی که نه! دارای حمل است و دارای خصوصیات است و این مسائل فرق می کند، این جواب از آن سوال اول [است].

و اما این مطلبی را که، عرض کنم که این بعضی از این مخدرات فرمودند که راجع به مسائلی که در ارتباط با قضایای زوجیت و متابعت از شوهر و اطاعت از شوهر مطرح شده است در چهارچوب رفاقت اگر انجام بشود دیگر جایی برای این حرفها نیست، البته شکی نیست که اصل و اساس زندگی، این اصل و اساسش بر پایه رفاقت است و از این جهت این مطلب صد درصد صحیح است، باید ارتباط بین زن و شوهر بر اساس رفاقت باشد و غیر از این اگر باشد اصلا غلط است و زن در صورتی حرکت دارد و رشد دارد که رفیق باشد برای مرد و مرد در صورتی این زندگی برای او بهره بیشتری دارد که با زن رفیق باشد. رفیق بودن می دانید یعنی چه؟ رفیق بودن یعنی در ذهن مرد یا در ذهن زن دوئیت خطور نکند، دوئیت جدا بودن خطور نکند، افتراق خطور نکند برای خود خواستن خطور نکند، اینها همه بار رفاقت منافات دارد، کاری را که انجام می دهد کآن او دارد انجام می دهد، کاری که او دارد انجام می دهد کآن این دارد انجام می دهد، خود را

یک واحد در دو جسم احساس کند، اینهایی که خدمتان عرض می‌کنم اینها مطالبی نیست که از خودم دارم می‌گویم اینها مطالبی است که از مرحوم آقا رضوان الله علیه شنیدم و همین‌طور از سایر بزرگان و تجربه سلوکی در ارتباط با بزرگان این مطالب را به ما اینها می‌فرمودند.

بارها من گفتم که هر چه صمیمت در زندگی بیشتر باشد نزول ملائکه در آن زندگی بیشتر است، و این هم جزو همان قوانین تکوین است، یعنی فقط خدا نخواسته یک کلاهی سر زن بگذارد و یک کلاهی سر شوهر بگذارد و این حرفها را بگویند که حالا اجتماع و مسائل داخلی به یک نحو بگذرد و دیگر اینها یک چند سالی که در این جا هستند سرشان گرم باشد، نه! اصلا سعادت مرد و سعادت زن به این است که در مسائل بین خودشان رفیق باشند، سعادت در این است حرکت در این است با ذهن آشفته نمی‌شود انسان پیش خدا برود، با ذهن آشفته انسان نمی‌تواند قدم بردارد، با ذهنی که در او افکار خلاف است برای انسان شرایط مناسب حاصل

نخواهد شد.

یکی از رفقا که چشم باطنی او باز شده بود به من می‌گفت می‌گفت هر وقت که مسئله‌ای در زندگی ما اتفاق می‌افتد من نگاه به زخم می‌کنیم می‌بینم چهره او عوض شده، چهره او عوض شده این او نیست، وقتی که بین ما صلح برقرار می‌شود می‌بینم یک مرتبه چهره او برگشت شده خیلی سریع، از افرادی که اشخاص را به صورت حیوان برزخی خودشان می‌دید و نه تنها ایشان افراد عدیده و این مسئله تجربه شده است، شاید در میان شما ها یا همه شما و ما این مطالب را کم و بیش تجربه کردیم و احساس کردیم، چون مسائل نفس خب یک مسائلی نیست که پوشیده بماند، مشخص است خصوصیات نفس مشخص است، آثار تکوینی که بر حرکت و سیر انسان واقع می‌شود آثار تکوینی

مشخص است قابل پوشش نیست، این همه که من در این مدت شش سال فریاد می‌زدم ولی خدا اثراتش محسوس است برای همین جهت است، ولی خدا بخواهد نخواهد افراد می‌فهمند که این ولی هست یا نه، الان در این تنگ آب است درست شد، یکی می‌گوید آقا در این آب نیست خب من آب را برمی‌دارم می‌ریزم در لیوان می‌گوییم آقا جان بفرمایید میل کنید، ببینید آب هست یا نه! رفع عطش می‌کند یا نه! یا نه باز در این هم حرف است، این آب است دیگر رفع عطش هم می‌کند وقتی که رفع عطش کرد، می‌گوییم حالا رفع عطش شد حالا معلوم شد آب است.

آثار ولی خدا، این آثار آثار تکوینی است، این نیست که زید بن ارقم بیاید و بگوید این ولی است و کار تمام است، خودش خودش را باید نشان بدهد، افرادی که پیش مرحوم آقا رضوان الله علیه می‌رفتند اینها اصلا نمی‌دانستند آقای حدادی وجود دارد، استاد آقا است و وصیت به آقا کرده یا نکرده اصلا این حرفها را نمی‌دانستند چیست، تا می‌رفتند پیش

آقا می‌نشستند یک ساعت پیش ایشان بودند
می‌فهمیدند این فرد غیر عادی است، اصلاً آقای
حداد را نشناخته بودند اصلاً آقای حداد را قبول
نداشتند التفات می‌کنید، اینها یک آثار تکوینی است،
حالا همه چیز عوض شده یک چرند دیگر از آب
درآمده، کسی که ولی نیست از ده فرسخی داد
می‌زند، حرکاتش نشان می‌دهد از پیشانی او پیدا
است، مسئله این نیست که زید بگوید این‌طور
این‌طور بشود، عمر بگوید خلافتش این‌طور بشود،
بکر بیاید یک حرف دیگر بزند این جور [بشود] این
حرفها نیست، این حرفها آثار تکوینی دارد مسائل
نفس و مسائل انسان همه اینها آثار تکوینی دارد،
یعنی انسان وقتی که به آن قوانین تکوین عمل کند به
قوانینی که خدا گفته عمل کند این یک اثر تکوینی
دارد، در صحبتش مسئله پیدا می‌شود در نگاهش
قضیه پیدا میشود، در ارتباط با افرادش مسئله فرق
می‌کند التفات کردید، در کیفیت افکارش مطالب
تفاوت می‌کند.

من در یکی از همین شبهای ماه رمضان بود

در همین دعای ابو حمزه، راجع به کیفیت تأثیری که،
کیفیت تأثیری که مسئله ولایت ولایت ائمه علیهم
السلام، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در انسان به
وجود می‌آورد، در آن کیفیت یک شب یک صحبتی
می‌کردم، گفتم یک کتابی قبلا در زمان سابق این
کتاب طبع شده بود، کتابی بود به نام "لماذا اخترت
مذهبَ الشيعة مذهبَ اهل البيت" این کتاب کتابی
عربی است، برای یکی از همین قضات سوریه،
قاضی ائناکی ایشان این کتاب را نوشته و مرد سنی
بوده و بعد مستبصر می‌شود و شیعه می‌شود و کتابی
می‌نویسد در حقانیت مذهب اهل بیت، کتاب
می‌نویسد چرا اختیار کردم مذهب شیعه را مذهب
اهل بیت را، کتابی است بسیار شیرین و جذاب به
عقیده من کسی این کتاب را بخواند تا تمام نکرده
کنار نمی‌گذارد، ما هم این کتاب را بیست ساله بودم
قضیه مال ۲۵ سال پیش بوده تقریبا، همان حدودها
بودم این کتاب به دستم رسید و واقعا تا تمام نکردم
کنار

نگذاشتم، بعد هم شنیدم که اخیراً هم به فارسی ترجمه شده، خب این کتاب را شما نگاه کنید صفحه اولش عکسش هست، عکس نویسنده در وقتی که قاضی بود قاضی دمشق بود و خب به همین امور قضاوت و اینها اشتغال داشت، واقعا به این چهره نگاه می‌کردی انگار به چهره عمر داری نگاه می‌کنی چشمها تیز، ابروها در هم رفته، صورت برافروخته واقعا انسان را به یاد همان صدر اسلام می‌انداخت و آن به اصطلاح بزرگانی که در آن وقت خلافت را از امیرالمؤمنین غصب کردند، آخر کتاب آن عکسی را که مستبصر شده و برگشته و متحول شده را انداختند، صورت افتاده چشمها برگشته، حالت چشمها عوض شده آدم اصلا خوشش می‌آید به این نگاه کند، این صفحه اول خدایا این است صفحه این این است، خب این آمپولی که مصرف نکرده دوائی که نخورده، مریض که نشده چی شده که از این صفحه متحول شده باین صفحه چیست؟ این بخاطر ولایت است، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام انسان را به این صورت درمی‌آورد، اصلا اثر

تکوینی است ها! نمی دانم کتاب شاید داشته باشم
باید داشته باشم، نمی دانم کجاست اگر متوجه این
قضیه بودم که نقل کنم حتما کتاب را می آوردم که
نشان شما بدهم، نشان مخدرات بدهم تا واقعا همه
نگاه کنید ببینید، اصلا تفاوت تفاوت از زمین تا
آسمان است تفاوت، این برای چیست؟ برای قبول
حق است حق قبول کردن در چهره انسان اثر
می گذارد، حق را انسان رد کند چهره را برمی گرداند
چهره برمی گردد.

گاهی شده من در ارتباط با بعضی از افراد
خب می آیند در اینجا، وقتی که می خواهم صحبت
کنم اول یک نگاه به صورت او می کنم که چه حالی
دارد، حال قبول دارد یا حال حال قبول ندارد میگویم
آقا بلند شو برو، حال قبول دارد خب می شود انسان
با او صحبت کرد و اگر حال قبول داشته ده ساعت
صحبت کنیم فایده ندارد، ده ساعت حرف بزنی
فایده ندارد.

یک روز مرحوم آقا به من فرمودند چرا فلانی
چرا شما وقتی که صحبت میکنی وقتی که حرف

می‌زنی مطالب را پایین می‌آوری پایین می‌آوری
پایین می‌آوری به یک نحوی که دیگر مسائل
مشخص می‌شود، مصادیق مشخص می‌شود و انسان
باید یک قدری کلی‌تر صحبت کند یک قدری ...
حالا مصداق هم تعیین نکرد نکرد اشکال ندارد،
گفتم آقا اگر مصداق تعیین نکنم نمی‌فهمند، توجیه
می‌کنند در را به دیوار می‌زنند دیوار را به بیابان
می‌زنند، در صدد توجیه و تأویل برمی‌آیند مرحوم
آقا فرمودند آقا سید محسن تو حرف خودت را بزن و
کاری به کسی نداشته باش، آن کسی که در مقام قبول
کردن است قبول می‌کند و می‌فهمد و آن کسی که
دقت کنید آن کسی که در مقام فهمیدن نیست اگر
هزار مرتبه مصداق تعیین کنی نخواهد فهمید،
عبارت ایشان بود اگر هزار مرتبه مصداق تعیین کنی
این نخواهد فهمید این برای چیست؟ چون
نمی‌خواهد قبول کند، آمده پرده انداخته بین خودش
جدا کرده

حالا شما هر چه [می‌خواهی] حرف بزن،
انگار به دیورا داری حرف می‌زنی خودت را خسته
کردی، زحمت زیاد کشیدی، انسان لازم نیست دیگر
حرف بزند و یا صحبت کند، در این مسئله حرفی
نیست که باید بین زن و مرد باید رفاقت باشد، ولی
اشکال این جا است اشکال در این جا است که انسان
در هر جریانی و در هر مسئله ای باید بر اساس
قوانین مندرج همان جریان باید عمل کند التفات
کردید، در ارتباط با خودش باید بر اساس قوانین
منطبق با خود باید حرکت کند، نباید بگوید که من
چه کاری به دیگران درام هر چه می‌خواهند بخورند
هر چه می‌خواهند ... نه! انسان در ارتباط با خودش
باید به آن چه که خداوند تکلیف کرده عمل کند،
حساب عبادتش، حساب رسیدن به تندرستی‌اش به
سلامتش به عبادات‌اتش به خوابش به بیداریش به
کارهایش باید حساب همه مشخص باشد، در ارتباط
با دیگران باید طبق قوانین و طبق مقررات منطقی باید
عمل کند، قانون باید بگذارد چه نحوه با دیگران
ارتباط داشته باشد، آیا این است که گوشی تلفن را

بردارد و یک ساعت و نیم با یکی صحبت کند، آیا این جزو قانون است؟ آیا بلند بشود هر روز فرض کنید که طرف دو بعدازظهر خوابیده، بلند بشود در بزند آمدن می‌خواهم بیایم در منزل شما، این جزو قانون است؟ به پای رفاقت می‌خواهم پیام با ایشان احوالپرسی کنم، آقا احوالپرسی که ساعت سه بعدازظهر ندارد آقا جان، سه بعدازظهر برو در منزل، آیا فرض کنید که هر حرفی را به هر کسی بزند و بعد به حساب رفاقت بگوید که ما ... نه! حرف زدن حساب دارد پشت سر هر کسی نباید صحبت کرد، رفت و آمد انسان باید طبق قوانین و طبق قوانین منطقی باید همه حساب داشته باشد، خواب انسان بیداری انسان، ارتباط انسان با دوستان باید طبق قانون باشد، قانون منطقی قانونی که عقل او و آن سیره بزرگان بتواند تأیید کند این نحوه ارتباط را، باید به این کیفیت باشد.

قوانین مرتبط با تربیت اطفال باید بر اساس قوانین منطقی و قوانین شرعی [باشد]، نباید بگوید که حالا این بچه من است هر کاری که خواست بکند

عیب ندارد، رفیقانه با او برخورد کنیم بگذاریم نه!
گذشت ندارد، در جایی که باید تذکر بدهد باید تذکر
بدهد تذکر قبول نکرد تنبیه کند، رفیقانه برخورد
کردن این یک شرایط خاص به خودش را دارد که
حالا خدمتتان عرض می‌کنم، باید شخصی که
می‌خواهد قدم صحیح بردارد اول قوانین منطقی را
مستحکم بکند این قوانین منطقی حکم فونداسیون
آن بنایی است که می‌خواهد درست کند التفات
کردید، حکم آن پی‌ریزی که می‌خواهد بکند آن
قوانین این است، آیا شده تا به حال بگوییم که عمله
و بنا را حاضر کنیم بگوییم درست کنید، خب چکار
کنیم؟ خب درست کنید دیگر یک اتاق درست کنید
یک آشپزخانه درست کنید یک حمام ... می‌گویند
خب نقشه آن کجاست؟ نقشه را خودتان یک کاری
بکنید، این که نمی‌شود باید دقیقا، اول چند طبقه
می‌خواهید بسازید، ثانيا دارای چه شرایطی هست،
نقشه‌ها دقیقا تهیه شود بعد این نقشه آماده بشود طبق

قانون این بنا باید انجام بشود.

فلهذا شرط اول در زندگی سالک عمل به قانون است، بارها مرحوم آقا رضوان الله علیه می فرمودند وقتی که دو رفیق می خواهند در یک عملی با هم شریک شوند، با هم یک معامله بکنند بنا را بر رفاقت نباید گذاشت، بنا را بر عمل به قانون باید گذاشت، عمل به قوانین منطقی، قوانینی که مدون هست و هر دو می نشینند و ساعات کار را مشخص می کنند، مقدار سرمایه که طرفین می دهند اینها را مشخص می کنند و تعهد از هر کدام از طرفین نسبت به انجام وظایفشان، خرید از کی باشد روز فلان از چی باشد، شرایط غیرعادی پیش آمد طرف دیگر چه کند.

من در زندگی سلوکی و ارتباطم با رفقا در زمان مرحوم آقا بخصوص و چه برسد بعد، بارها دیدم افرادی از این مسئله به لحاظ اتکاء بر رفاقت تخطی کردند و بعد به مشکلاتی مسئله برخورد کرد قضیه به مشکلاتی برخورد کرد، بین ایشان جدایی افتاد بین ایشان قهر افتاد، بین ایشان مسائلی شد

حرفهای نامناسبی با هم رد و بدل می کردند تا بالاخره چاره ای جز جدا شدن نبود چرا؟ به خاطر این که عمل به رفاقت می کردند، امروز این یکی نمی آمد سر کار می گفت خب این یکی هست دیگر، در حالی که ما خبر نداریم مسئله رفاقت یکی از اهرمهای پایداری و ثبات ارتباط بین طرفین را تشکیل می دهد، ما اهرمهای دیگر داریم ما موقعیت های دیگر داریم، شیطان در کمین است سلیقه ها مختلف است، شرایط زندگی افراد متفاوت است تحمل های افراد در ارتباط با شرایط همه فرق می کند، یک شخصی فرض کنید که یک مشتری بیاید پیش او اگر یک برخوردی هم با او بکند حالا خیلی طوریش نیست، حالا اگر فرض کنید که یکی دیگر بیاید یک برخورد با او بکند فوراً از کوره در می رود، تحمل افراد در ارتباط با شرایط خارجی تحمل دو نفر یک جور نیستند، حالا او نمی آید این در ذهنش خلجان می کند چرا نیامد، فردا می گوید که حالا می روم ماشین را درست می کنم می گوید ا، روز دوم هم نیامد روز سوم نیامد، روز چهارم نیامد دیر کرد زود کرد، کم

کم می‌گوید این که نشد هی بر اساس رفاقت کم بگذارد زیاد بگذارد، ما هم آن‌جور می‌کنیم آن‌جور می‌کنیم.

عملاً اگر قرار باشد مسئله فقط بر اساس رفاقت نه پایه ریزی منطقی، بر اساس رفاقت باشد همان هفته اول محکوم به شکست است هیچ برو برگرد ندارد، فلذا در تمام موارد پایبندی به قواعد منطقی ولو اعتباری، اعتباری یعنی بین دو نفر سه نفر بنشینند و مسائل را مطرح کنند اگر نباشد محکوم به شکست است، آیا شده تا به حال یک حکومتی بیاید بر اساس رفاقت حکومت کند؟ منطق دارد مجلس دارد می‌نشینند هیئت وزراء، فلان وزارتخانه بیاید برای خودش کار کند، فلان وزارتخانه برای خودش نه! می‌آیند می‌نشینن هماهنگ می‌کنند، نه ما این کار را می‌کنیم شما این کار را بکنید. در مسائل خانوادگی

و

ارتباط با زن و شوهر باید طرفین یک قانون
منطقی برای خودشان بگذارند این قانون، شما این
کار را بکن من این کار را می‌کنم من مسائل بیرون به
عهده من، مسائل داخله به عهده شما فرض کنید که
اگر یک شرایط و مشکلی پیش آمد این کار را بکنیم،
بعد از این که چهار چوب تدوین شد و بعد از این
که آن قوانین تأیید شد، آن وقت مسئله رفاقت می‌آید
به زندگی روح می‌بخشد، به زندگی صفا می‌بخشد
زندگی را شاد می‌کند، زندگی را باطراوات می‌کند
زندگی را از آن خشکی و پوچی درمی‌آورد، زندگی
را از آن سفتی درمی‌آورد که خود سفتی اصلا منافات
دارد با اصل زندگی، این جا که اداره نیست که فرض
کنید که بیایند سر ساعت مهر بزنند دفتر بزنند بعد
بلند شوند چیز کنند، نه! اساس زندگی بین زن و
شوهر اساس بر اساس رفاقت است یعنی آن چیزی
که موجب پایداری است رفاقت است، ولی رفاقت
باید بر اساس منطق باشد نه رفاقت هر دم بیلی، نه
رفاقت به هر حالی، نه رفاقت به هر کیفیتی، نه! آن
اساس را کی باید وضع کند شرع وضع کرده اساس

را شرع وضع کرده، اگر در یک مسئله بین ایشان اتفاق آرا بود آن مسئله اشکال ندارد اگر در یک مسئله، بالاخره مرد یک تشخیص می‌دهد زن یک تشخیص دیگر می‌دهد در بسیاری از موارد مرد تشخیص می‌دهد الان فرض کنید که این مهمان باید دعوت بشود، زن می‌گوید که نه نباید دعوت بشود زن می‌گوید فلان شخص نباید دعوت بشود، مرد می‌گوید باید دعوت بشود، مرد می‌گوید باید فلان جا برویم، زن می‌گوید نه من نمی‌خواهم فلان جا بروم، چرا؟ چون محیط ارتباط زن با محیط ارتباط مرد دو تا است، مرد یک محیط ارتباطی دارد یک شعاعی دارد زن هم برای خودش یک شعاع دیگری دارد، حالا آن ارتباط می‌آید در مسائل داخلی اینجا می‌خواهد مصداق پیدا کند و شکل بگیرد، یک مرتبه می‌بینیم تعارض پیدا شد درست شد.

این جا است که شرع می‌گوید زن از شوهر باید اطاعت کند این جا است، حالا اگر قرار باشد بگوییم نه! مرد باید بیاید از زن اطاعت کند این چه می‌شود از بین می‌رود این دیگر می‌شود خلاف

اسلام و خلاف قوانین، اسلام آمده آن منطق را آن
فونداسیون را آن زیربنا را زیربنا را در اطاعت زن از
شوهر قرار داده، بعد گفته حالا که این طور شده بیاید
با هم رفیق باشیم، اول چهارچوب و قوانین را تثبیت
کرده، زن برای خودش این کار را انجام بدهد مرد
برای خودش این کار را انجام بدهد وقتی قوانین
تثبیت شد، بعد می گوید حالا بیاید با هم رفیق باشیم
حالا فرض کنید که کار نداری بیا کمک زنت بکن،
حالا فرض کنید اگر زنت کار ندارد کمک تو بکند
اگر فرض کنی که در یک مسئله فرض کنید که من
باب مثال نیاز به مشورت است با هم مشورت کنید
شاید به یک نتیجه مثبت برسید و مسائل برطرف
بشود، ولی بالمعان اگر مسائل حل شد ولی نشد آن
مسئله اصلی باید به عنوان دستورالعمل آن باید مورد
توجه قرار بگیرد، آن چیست؟ اطاعت زن از شوهر
است، این منظور حقیر در این مسله بوده

والا این که اصل و اساس رفاقت باید ... و اگر زن این کار را بکند تصور نکنید که در اینجا پایین آمده نخیر! زن در این جا رشد کرده و اگر نکند رشد نکرده.

روایاتی که در این زمینه هست عجیب است الان همه چیز عوض شده و همه چیز دگرگون شده و مسائل به نحو دیگر دارد مطرح می شود، بله یک کتابی اخیرا چندی پیش من هم این مطلب را در حضور جمعی گفتم، یک کتابی اخیرا یک قاضی نوشته قاضی زن، یکی از قضات زن دادگاههای آمریکا و به فارسی هم دارد ترجمه می شود، ایشان در آن جا از وضعیت نابسامان حاکم بر روابط زن و مرد دارد در آنجا فجایعی نقل می کند اصلا عجیب و می گوید چند سال از این قضیه بگذرد اصلا جامعه آمریکا به طور کلی مز محل می شود و از بین می رود و علتش را تساوی در حقوق زن و مرد بیان می کند و می گوید حق با اسلام است، یعنی یک کتاب به این قطوری نوشته ایشان خودش هم زن است و می گوید ما الان به این نتیجه رسیدیم که آن که اسلام می گوید

آن درست است التفات می کنید.

خب من دو سه روز پیش داشتم به یک بنده
خدایی می گفتم خدا که با کسی دشمنی ندارد خدا
که با مردها رفیق نیست و با زنها دشمن باشد، این
که معنا ندارد و او پروردگار همه است و آفریدگار
همه است و نه حقی را نسبت به کسی زیاده داده و
نه از حقی نسبت به کسی کم گذاشته، خداوند متعال
این موجودی را که درست کرده برای او هم یک
دفترچه برایش آورده از این کارخانه این دفترچه را
بگیرید، این دفترچه را مطالعه کنید قوانین مربوط را
در این دفترچه، همه مسائلی است که بزرگان بزرگان
دین، آنهایی که به حقیقت مطلب رسیدند و به
حقیقت قضیه رسیدند به آن باید عمل کنند، اگر در
مواردی اختلاف هست و نظر نظر عرض می شود که
نظر ممکن است تعارض در نظر باشد زن در آن جا
نباید چون و چرا بکند و نباید بگوید من این کار را
می کنم و این کار را نمی کنم، همین که چون و چرا
کرد باخت باخت مسئله را، قضیه را باخته، مرحوم
آقا بارها من از ایشان شنیدم که می فرمودند فلان

شخص و ما وقتی که نگاه می کردیم می دیدیم این شخص خیلی نسبت به مسائل عبادی آن طور که بقیه های وهوی دارند آنطور نیست زن عادی است و فلان، می فرمودند این شخص برده، می رفتیم وقتی می دیدیم قضیه این غیر از این که خودش را در آن محیط زندگی تطبیق داده کار دیگری نکرده، حالا این ولی خدا از کجا فهمیده این مسائل را کسی که به او نگفته التفات می کنید، نماز خواندن روزه گرفتن تحجب کردن تمام اینها به جای خودش محفوظ و باید باشد کسی که نکند باخته.

مرحوم قاضی فرمودند به علامه طباطبایی خیر دنیا را می خواهی نماز شب بخوان خیر آخرت را می خواهی نماز شب بخوان اینها هست، مرحوم آقا یکدفعه من را دعوا کردند چرا در خواندن نماز شب سستی می کنی دعوا کردند نه این که تذکر بدهند التفات می کنید، ولی صحبت در این است که این

نمازشبها باید در ارتباط با اطاعت از حق
بتواند تأثیر بگذارد، اگر من بلند شوم شب نمازشب
بخوانم فردا مخالفت دستور استادم را بکنم مطلبی را
که او می گوید ان قلت وان قلت کنم آن نمازشب
دیشب من مؤثر است؟ نخیر مؤثر نیست و آن اطاعت
از دستور و مطابعت از دستور لمّ قضیه و جان مسئله
و اساس حیات و آن اکسیر، اکسیری که به مس
بخورد طلا می کند آن اطاعت است، در تحت آن
اطاعت توفیق برای نماز شب پیدا می شد، توفیق
برای عبادت پیدا می شود، نورانیت پیدا می شود تمام
اینها پیدا می شود چرا؟ چون قاعده تکوینی آن است،
قانون تکوین اقتضا می کند که انسان سر خود نباشد،
خوارج سر خود نماز خیلی می خواندند ... بودند
پیشانی ایشان همه چیز شده بود بله اینها این طور
بودند، خودسر بودند نفس ایشان آمده بود و
نمازشب را برای آنها جلوه داده بود، ما شبها بلند
می شویم نمازشب می خوانیم بله آن وقت همین
سرراه می ایستد وقتی که می بیند یک مرد با زنش دارد
می آید جلوی آنها را می گیرد، با چند نفر می گویند

بگو ببینم طرفدار کی هستی طرفدار علی یا معاویه؟
می گوید من طرفدار علی هستم، زنش را پیاده
می کنند با چاقو می زنند شکم زنش را می درند بعد
بچه او را درمی آورند می گویند بچه تو پسر است،
این همین خوارج، التفات کردید این مال چیست؟
این مال خودسری است آن نماز شب آمده این بیچاره
را به یک فرعون تبدیل کرده، اگر نماز شب
نمی خواند بهتر بود ای کاش نماز شب نمی خواند، ای
کاش برایش این بت نمی شد ای کاش این نمی آمد و
یک قداست کاذبانه برای او به وجود بیاورد و نفس
او را در مقابل با حق جری کند، نفس او را در اطاعت
از حق به انکار وادارد، این نماز شب می آید این کار
را می کند، آن نماز شبی که بر اساس دستور است
می آید آن کار را می کند حال انسان را عوض می کند
صحبت انسان را تغییر می دهد، ارتباط انسان را
عوض می کند آدم کاملاً می فهمد که صحبت فرق
کرده با دیروز، با هفته پیش صحبت ها فرق کرده
افکار فرق کرده، افکار توحیدی حاکی از وحدت،
حاکی از جمعیت آمده اما اگر این جور نباشد افکار

انزوایی، افکار عزلت افکار خودمحوری، افکار
کثرت اینها می‌آید اینها چیزهایی است که آدم
می‌فهمد، خیلی راحت نیاز به امتحان ندارد چرا؟
چون براساس قانون آمده عمل شده انشاءالله
امیدواریم که البته ممکن است تتمه هم داشته باشد
ولی خب دیگر به اصطلاح خیلی وقت زیاد شده
دیگر تصدیع پیدا شد تصدیع داریم انشاءالله در
فرصت دیگر به ادامه این مطلب و دنباله بحث های
گذشته می‌پردازیم انشاءالله.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد

تلمیذ:

استاد: بله

تلمیذ: می‌شود سوال کرد از مسئله

استاد: بله بفرمایید

تلمیذ: اگر انسان مجبور بشود برای درمان ...

مهاجر کند به محلی که در آنجا خلاف شرع عمل می‌شود نوار می‌گذارند یا حالتی هست که خب خلاف شرع است رفتاری در آن مکانها، برای تکرار درمان می‌شود رفت یا نه! باید جای دیگر مراجعه کرد.

استاد: اگر درمان، علی کل حال معالجه مرض

از واجبات است و درمان واجب است اگر انسان جایی را سراغ دارد که این محذورات را نداشته باشد واجب است برود البته خودش را نباید به زحمت و حرج بیاندازد و مثلاً فرض کنید که حالا یک به عنوان مثال عرض می‌کنم که در قم یک جایی هست و فرض کنید که موسیقی می‌گذارند و امثال ذلک انسان برای این که در این مسئله نباشد بیاید برود تهران در یک جا نه! این حرج است، همین که انسان برود در آن و ذهنش را منصرف کند و توجه خودش را به خدا و منصرف از این مسائل کند تأثیری ندارد

تلمیذ: می‌بخشید ... انسان اگر که زن
بخوهد به کمال نهایی برسد همان را باید برای
شوهرش بخوهد و زمینه را فراهم کند که در کنار
هم با هم پرواز کنند این را خدا دوست دارد

استاد: بله همین، واقعا یک مسئله طبیعی
است این را شما واقعا در خودتان نمی‌بینید، یعنی
خیلی عجیب است واقعا مرد می‌خواهد از این سفره
ای که خدا انداخته و این از این سفره بهره‌مند بشود
اگر واقعا محبت باشد بین مرد ...، یک وقتی اصلا
مسائل دیگر هست و خب فرق می‌کند، ولی اگر
واقعا بین ایشان محبت باشد خواهی نخواهی
می‌خواهد زن او بیاید و داخل در این راه و از این
نعمت هم بهره‌مند بشود، یعنی این یک حالت
طرفینی است این یک حالت تمتع از یک نعمتهایی
است که نمی‌شود فقط یک طرفه باشد، تا جایی که
یک شخص می‌خواهد افراد عادی را بیاورد در این
راه و افرادی که با آنها غریبه است آنها را بیاورد در
سیر و سلوک چطور ممکن است نسبت به عیال

خودش یک هم‌چنین مسئله‌ای نباشد و همین طور زن، زن به واسطه آن محبتی که با مرد دارد، طبعاً اتفاقاً من خیال می‌کنم این در خود زن هم بیشتر باشد یعنی اگر زنی فرض کنید که سالک باشد بیشتر از این که مرد مایل باشد او می‌خواهد که مردش داخل در راه باشد و از اینها بهره‌مند باشد و بسیاری از رفقای مرحوم آقا و همین‌طور از دوستانی که بعد از فوت مرحوم آقا خب ما با آنها توفیق رفاقت را پیدا کردیم، خانم‌های آنها آنها را آوردند یعنی اول فرض کنید که آن خانم خب خداوند چشمش را باز کرده نور هدایت در دلش قرار داده و مستبصر شده نسبت به خودش، نسبت به راهش، نسبت به مبدأ نسبت به معاد عشقی پیدا کرده حالی پیدا کرده، حال توجهی و وقتی که چشیده مزه این راه و آن حلاوت و شیرینی این را کشیده

خب اصلاً چون وجود خودش را از وجود
مرد می‌داند طبعاً نمی‌تواند آرام نمی‌گیرد، هی شروع
می‌کند به صحبت کردن و فلان و زمینه، آماده منتهی
با شرایط مناسب و به نحو احسن که هر چه بهتر
باشد بهتر است بله مسئله همین‌طور است فرقی
نمی‌کند.

تلمیذ: .. بهتر است که شیر بدهد یا باردار
باشد، خب با توجه به اینکه خانمها در زمان شیردهی
برای این که از بچه کم گذاشته نشود نمی‌توانند روزه
بگیرند، مرحوم آقا فرمودند که برای این که حتی اگر
یک قطره از شیر مادر کم بشود برای بچه ضرر داشته
باشد مشکل است، خب خانمها در دوران شیردهی
که نمی‌توانند روزه بگیرند اگر به همین منوال
بگزاری دو سال شیر بدهند در زمان حاملگی هم
خانمها آن توان و طاقت عبادت را ندارند این وضعی
که در خانمها مستولی هست نمی‌گذارد عبادت کنند
ما به چه صورت است آیا نفس خود شیردهی و
بارداری

استاد: خب لابد توجه دارید که عبادت به

صرف انجام یک تکالیف خاصه و نماز و روزه نیست، عبادت از عبودیت می آید از عبد می آید، عبد از عبودیت می آید عبودیت یعنی در تحت اطاعت قرار دادن، انسان خودش را در تحت اطاعت پروردگار قرار بدهد این معنا معنای عبودیت است این مثل این می ماند که فرض کنید یک شخصی بیاید مخالفت با پدرش را بکند راجع به یک مسئله و بعد یک سفری بخواهد برود که سفر سفر فرض کنید که زیارتی و اینها باشد، بعضی بودند در زمان سابق که پدرشان از رفتن به زیارت ناراضی بود ناراحت بودند به خاطر شرائطی که داشتند و اینها بدون این که به پدرشان اطلاع بدهند به زیارت می رفتند و به دیدن آقای حداد می رفتند و من شاهد بودم که مرحوم آقا به اینها می گفتند که اصلا این زیارت شما درست نیست، این زیارت زیارتی مورد امضای سیدالشهدا است و مورد نظر بزرگان است که با رضایت پدر و در تحت رضایت او انجام بگیرد، نماز خواندن و روزه گرفتن اینها در صورتی ممضی است که آن نماز و روزه در راستای اطاعت از پروردگار باشد، وقتی

خداوند برای انسان این را می‌خواهد عمل به این می‌شود عبادت، والا صرف روزه گرفتن که این عبادت نیست آن زنی که شیر می‌دهد و بچه دارد خیلی بیش از آن چه که بین صبح تا شب که همه آن هفت یا هشت ساعت است حالا این هم من باب مثال در این روزهایی که انسان اصلا گرسنه نمی‌شود فرض کنید که بخواهد صبر کند، خیلی بیش از آن مقدار می‌برد و آن نصیبی که برای او حاصل می‌شود همان طوری که عرض کردم آن نصیب خیلی زیاد است، علی کل حال مسئله عبادت همان مسئله عمل به تکلیف است که آن عمل به تکلیف در شرایط مختلف وضعیت مختلف را دارد. خب با اجازه ...